

الْفَلَقُ

در مشروطه

چه گذشت؟

جلد ۴

استقرار استبداد صغیر تا فتح تهران توسط مجاهدين
۲۷- ۱۳۲۶ جمادی الاولی - ۱۳۲۷ جمادی الثاني ه.ق
۳ تیرماه ۱۲۸۷ - ۲۵ تیر ۱۲۸۸ ه.ش

مؤسسه فرهنگی هنری قدر و لایت



موسسه فرهنگی هنری قدر و لات

تدوین و تالیف :	مؤسسه فرهنگی هنری قدرولایت
ناشر:	مؤسسه فرهنگی هنری قدرولایت
نوبت چاپ:	دوم ۱۳۹۸
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
حروفچینی:	ظرفیان
چاپ:	قدرولایت (دیجیتال)
لیتوگرافی:	نیما
صحافی:	قدرولایت (دیجیتال)
قیمت شمیز:	۳۶۰۰۰ تومان
قیمت گالینگور:	۵۰۰۰۰ تومان
ISBN 978-964-495-174-9	۹۷۸-۹۶۴-۴۹۵-۱۷۴-۹
ISBN 978-964-495-099-5	۹۷۸-۹۶۴-۴۹۵-۰۹۹-۵
WWW.ghadr110.ir	۶۶۴۱۱۱۵۱ - ۶۶۴۶۹۹۵۸
تلفن :	کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است

دفتر توزیع و پخش: خیابان باستور - خیابان ۱۲ فروردین جنوب - کوچه خاقانی - بلاک ۸

دکتر نوریج و پسنس : حیوبان پاسوور - حیوبان ۱۱ ترکویزدین بیهودی - تلفن: ۰۶۹۴۸۸۸۷۷۷-۰۶۹۴۸۸۸۱۱۱۵۱

نشانه، بایگاه اینترنتی: www.ghadr110.ir | ایمیل: info@ghadr110.ir

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
بخش اول	
واقع دوره استبداد صغیر تا فتح تهران	
۱۹	تعطیلی مجلس و پناهنه شدن منورالفکران به سفارتخانه‌های خارجی
۲۵	شرایط حقارت‌بار انگلیس با محمدعلی شاه
۲۸	فعالیتهای منورالفکران در خارج از کشور
۲۸	انجمن سعادت
۲۹	انجمنهای قفقاز
۳۰	انجمن فرانکو پرسان
۳۲	کمیته ایران در لندن
۳۴	انجمن نژادی لندن
۳۵	تأسیس کمیته ستار در رشت
۳۶	فرمان برقراری مجدد مشروطه
۴۱	مخالفت شیخ فضل الله نوری و علمای مشروعه‌خواه با فرمان مجدد مشروطه
۵۸	مخالفت دولتها بیگانه و مشروطه طلبان با مجلس شورای کبرای دولتی
۶۲	مشروطیت در عثمانی
۶۷	صورت مخابرات حضوری تجارت اسلامبول با حجج اسلام
۶۸	جواب ایرانیان مقیمین علیه‌ی اسلامبول
۶۹	ترور نافرجام شیخ فضل الله نوری ۱۶ ذی الحجه ۱۳۲۶ هجری (۱۹ دی ۱۲۸۶)
۸۰	درخواست وام از سوی محمدعلی شاه

۸۲	طرح تبعید شیخ فضل الله نوری
۸۵	تلگراف علمای نجف و دستخط محمدعلی شاه برای برقراری مجدد مجلس
۹۳	تلگراف محمدعلی شاه به علمای نجف
۹۶	کابینه‌های دوران تعطیلی مشروطه
۹۹	جنگهای تبریز
۱۱۶	ورود نیروهای روس به آذربایجان و انگلیس به جنوب
۱۲۹	انقلاب گیلان
۱۳۲	جنپیش مشروطه طلبان در اصفهان
۱۳۴	مشروطه طلبان در فارس
۱۳۶	فتح قزوین و کرج توسط سپاه گیلان
۱۳۹	ورود قوای بختیاری به قم
۱۴۰	عملیات روانی نیروهای گیلانی و اصفهان
۱۴۲	جنگ در علیشاه عوض، بادامک و فتح تهران
۱۵۳	پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روس و سلطنت احمد شاه
۱۶۱	شهادت شیخ فضل الله نوری
۱۷۲	سؤال عمیدالسلطان رشتی
۱۷۵	اعدام شیخ فضل الله نوری
۱۷۷	گزارش یک شاهد عینی
۱۸۲	پس از اعدام

بخش دوم

تحلیل مستند و قایع دوره استبداد صغیر

۱۹۱	نقش منورالفکران در دوره استبداد صغیر
۲۰۵	فعالیتها و عملکرد منورالفکران مستقر در غرب
۲۱۳	عملکرد منورالفکران مستقر در عثمانی و قفقاز
۲۱۸	نقش منورالفکران در اعدام شیخ فضل الله نوری
۲۲۳	حضور خانها و خانواده‌های اشرافی فراماسون در رهبری مجاهدان
۲۳۵	نقش و دخالت انگلیس در حوادث دوره استبداد صغیر و فتح تهران
۲۳۵	چرا انگلیس در بمباران مجلس به نفع مشروطه طلبان اقدام نکرد؟
۲۴۴	вшار انگلیس برای افتتاح مجلس شورا

فهرست مطالب / ۷

دو شرط موافقت انگلیس با بمباران و تعطیل مجلس شورای ملی ۲۴۸
نقش انگلیس در ترور نافرجم شیخ در دوران استبداد صغیر و نیز اعدام او پس از فتح تهران ۲۵۲
اصرار دولت انگلیس در تغییر نظرات شاه و انتصاب افراد مورد نظر خود ۲۵۵
اجتماع اقوام و ملتیهای مختلف علیه دولت ایران و تحریک روسها به دخالت در آذربایجان ۲۵۹
نقش علماء و روحانیت در دوره استبداد صغیر ۲۷۳
اقدامات شیخ فضل الله نوری ۲۷۵
اقدامات مراجع نجف ۲۹۳
سود جواب حجت‌الاسلام آقای شیخ کبیر ۳۰۵
میرزا شیخ علی که بود؟ ۳۰۶
تلگراف همسر آیت‌الله حاج شیخ فضل الله نوری به آیت‌الله آخوند خراسانی و تشکر از مراحم ایشان ۳۱۶
تلگراف سید محمد طباطبائی به آیت‌الله آخوند خراسانی مبنی بر لزوم اعزام فرزند حاج شیخ فضل الله نوری به تهران پس از شهادت شیخ ۳۱۷
نامه سید احمد طباطبائی به آیت‌الله آخوند خراسانی مبنی بر اعزام فرزند آیت‌الله حاج شیخ فضل الله نوری به تهران پس از شهادت شیخ ۳۱۸
تقاضای اعزام آقا ضیاء‌الدین نوری به ایران از آخوند خراسانی توسط سپهبدار اعظم ۳۱۸

بخش سوم

پیوستها

پیوست یک: آیت‌الله حاج سید عبدالحسین لاری ۳۲۳
پیوست دو: سید اسدالله خرقانی ۳۲۹
پیوست سه: شیخ ابراهیم زنجانی ۳۳۲
پیوست چهار: پیرم داویدیان ۳۳۸
پیوست پنج: علیقلی خان بختیاری (سردار اسعد) ۳۴۶
پیوست شش: نجفقلی خان صمام‌السلطنه ۳۵۰
پیوست هفت: مرتضی قلی خان بختیاری ۳۵۵
پیوست هشت: صورت وصیت‌نامه آیت‌الله حاج شیخ فضل الله نوری ۳۵۹

پیوست ۴: سه نمونه از اعلامیه‌ها در محکومیت اعمال سوسیال دمکراتهای تبریز و انحراف مشروطیت از مسیر خود.....	۳۶۴
اعلامیه‌ای در خصوص انحراف مشروطیت از مسیر راستین خود و اقدامات سوسیال دموکراتها و مرکز غیبی.....	۳۶۹
اثبات‌هذا کتاب لا ریب فیه تقصیر.....	۳۷۶
پیوست ۵: نمونه‌هایی از پاسخهای علمای اعلام ولایات به پرسش در خصوص مشروطیت.....	۳۸۰
سؤال از حضرت حجۃ‌الاسلام آقای حاجی ملا محمد خمامی.....	۳۸۰
سؤال از جناب مستطاب شریعتمدار	۳۸۱
سؤال از حضرت حجۃ‌الاسلام آقای آقا شیخ محمدحسن کبیر و جناب شریعتمداران آقا شیخ یوسف و آقا شیخ جعفر و آقا شیخ محمد.....	۳۸۲
سؤال از جناب مستطاب شریعتمدار آقای شیخ سلمان سیف‌الاسلام	۳۸۳
جواب جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ جعفر بارفووشهی	۳۸۳
جواب جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ علی‌اصغر	۳۸۴
جواب از جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ محمد.....	۳۸۴
جواب از جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ ابوالقاسم مدرس	۳۸۴
جواب از جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ محمد حسین مازندرانی	۳۸۵
سؤال از حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام دارالایمان قم	۳۸۶
جواب صادره از طرف حجۃ‌الاسلام والمسلمین آقای حاجی سید صادق قمی	۳۸۶
جواب صادره از طرف حاج میرزا محمد قمی	۳۸۷
جواب صادره از آقای آخوند ملا محمدصادق قمی.....	۳۸۸
جواب صادره از طرف آقای حاجی میرزا محمد قمی نجل مرحوم حجۃ‌الاسلام آقا میرزا محمدحسن	۳۸۸
جواب صادره از طرف آقای آقا شیخ داود و سایر آقایان	۳۸۹
سؤال از حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام کرمانشاهان	۳۹۲
جواب صادره از طرف آقای آقا سید نورالدین	۳۹۴
جواب صادره از طرف آقای رئیس‌العلماء	۳۹۴
جواب صادره از طرف آقای آقا رحیم.....	۳۹۵
تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام مازندران به محمدعلی شاه.....	۳۹۷
تلگراف علی بن موسی از تبریز	۳۹۸

۹ / فهرست مطالب

تلگراف آقای میرزا محمدحسین و امام جمعه کرمان و غیره	۴۰۰
صورت تلگراف و مکتوبی است که از طرف حضرات علمای اعلام و حضور اسلام مازندران شرف صدور یافته	۴۰۰
صورت سؤال و جوابی که از آقای آقا سید محمدباقر مدرس اصفهانی درچه شرف صدور یافته	۴۰۲
صورت سؤال و جوابی است که از طرف حضرات علمای ساری شرف صدور یافته ...	۴۰۴
جواب صارده از طرف آقای شیخ کبیر و جم غفاری از سایر فقهاء عظام	۴۰۴
جواب صارده از ناحیه آقای آقا شیخ سلمان و جل کثیری از علمای اعلام.....	۴۰۵
اسناد و تصاویر.....	۴۰۷
نمایه موضوعی.....	۴۳۳
نمایه اشخاص	۴۴۱
نمایه جایها و مکانها	۴۵۱
منابع	۴۵۷

مقدمه

فهم تاریخ، نه علم آن، چیز عجیبی است. همان است که قرآن کریم به عنوان «قصص» از آن یاد می‌کند و در آن عبرتهایی برای اهل دل، اهل درک و صاحب بصیرت «اولی الالباب» می‌داند. چه بسیارند کسانی که علم تاریخ دارند اما بضاعتی از عبرتهای آن برای هدایت خود و جامعه‌شان برنداشته‌اند. تاریخ نوشتمن و تاریخ خواندن و پژوهیدن در تاریخ آن‌گاه نافع است - مثل همه علوم و آگاهیها - که دستگیر انسان از نادرستیها و کثیرها و پلیدیها شود و راهنمای او به سعادت و نجات و پاکیها باشد. در این صورت، یک قصه و سرگذشت خوبان او را بس است که به راهشان رود و یک داستان از پلشتنی‌ها کافی است که به آن چنان راهها و زیستن‌هایی پشت کند. در هر گذاری از تاریخ همین درسها، پندها و عبرتها نهفته است، اگرچه در هر مقطعی از تاریخ به گونه‌ای تکرار شده است. چه خوب گفت آن امام همام که:

عبرت بگیرید از این حوادث تاریخ، تاریخ معلم انسانهاست.^۱

و چه خوب فرمود خلف صالح او که: توصیه می‌کنم با تاریخ آشنا شوید. تاریخ درس است، از تاریخ بسیار درسها می‌شود آموخت و بسیار تجربه‌ها می‌شود به دست آورد!^۲ بر این وجه بی‌شیوه از تاریخ، چه بسیار تاریخ‌نویسانی که سرگذشت شخصیت‌ها، گروهها و جوامع و مردم را نوشتند و خود در همان چاهه‌ای فروآورنده فرو رفتند و باختند آنچه بایستی حفظ می‌کردند از شخصیت انسانی و درخشندگی‌های ایمانی را.

مقطع مشروطه، برهه‌ای از تاریخ ملت مسلمان ایران است که فراز و فرودهای عجیب، آموزنده، عبرت‌آفرین، تلحی و شیرینی در آن فراوان است. موزخان نوشتند اما خود نیاموختند. عبرت نگرفتند و همان اشتباهات و خوبینی‌ها و وابستگی‌ها را از خود بروز دادند. خدا کند که ما

۱- حضرت امام خمینی(ره)، صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۹۱.

۲- رهبر معظم انقلاب اسلامی، دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران، ۱۳۷۹/۲/۱

چنین راهی را نمی‌بینیم. اگر می‌نویسیم و اگر می‌خواهیم تاریخ را، چه تاریخ صدر اسلام و چه تاریخ معاصر - همین مقطع مشروطه - را، دقت کنیم. علتهای فرود را و اسباب فراز را خوب درک کنیم. به باورانیم به خودمان که راه سعادت کجاست و راه شقاوت کدام است و به هر قیمتی که شده راه سعادت را طی کنیم. جان و مال و شهرت و شهوت همه فدای سعادت یعنی رسیدن به کمال انسانی، یعنی رحمت و مغفرت و رضوان الهی، یعنی همان نام نیکی که سعدی می‌گوید، و همان فوز و فلاحتی که قرآن به سوی آن دعوت می‌نماید. ما به این شوق است که می‌نویسیم و ان شاء الله شما هم با رغبت، این مجموعه را مطالعه کنید. لعن و نفرین بر قاتلان سید الشهداء لایل و آنها که اسباب این مصیب بزرگ را فراهم آوردند و آنها که راضی به این خباثت شدند، از حال تا قیامت؛ یعنی دوری جستن از آنچه آنان را به این روز سیاه انداخت؛ یعنی جرم سرباز لشکر یزید بودن با سکوت در برابر جنایتهای او و مرزها را با حکومت جور مشخص نکردن یکی است. در مشروطه هم همین طور بود و اینک هم هست، سر و سر داشتن با بیگانه‌ها و مдал و نشان داشتن از آنها، با ظلمه رسمی دستگاه جور و استبداد بودن، با خوشبینی و جهالت نسبت به اهداف و نقشه‌های دشمنان، با عاقیت‌طلبی و کناره‌گیری از باری حق، همه آب به آسیاب دشمن ریختن است. یعنی وابستگی، یعنی خیانت، یعنی فساد، یعنی عقب‌ماندگی یک ملت، یعنی دین‌ستیزی، یعنی سقوط یک ملت که از همه آنها باید تبریز جست.

چه دستهایی و چه نواهایی سبب شدند تا شخصیت وارسته، عالم و مجاهدی چون آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بر دار شود و علمای بزرگ دیگری از صحنه منزوی و یا ترور شوند، تا دستگاه استبداد نو به نو، از محمدعلی شاه تحويل رضاخان گردد؟ استبدادی بدتر و پلیدتر از استبداد قبل بر ملت بزرگ و بافرهنگ و متدين ایران حکومت دیرپا پیدا کند! آن هم درست در زمانی که قافله تمدن غرب بسرعت لایه‌های علم و تکنولوژی را یکی پس از دیگری می‌شکافت و پیش می‌رفت؟

هرکه در هر فکر و لباس و طریقه‌ای به استبداد خشن و وابسته پهلوی کمک کرد، معاقب و مورد نفرت و لعن و مایه عبرت است - که امروز هم آزمونها برپاست و مردودی‌ها در مظان لعنتند. و هرکه علیه جریان وابستگی و دلبستگی به لایه‌های سطحی تمدن و فرهنگ غرب - که هجوم‌آورنده به بنیادهای جامعه اسلامی ایران است - روشنگری و قیام نمود و قدم برداشت، به همان اندازه که از تیزی و برزنگی و تحقیر‌آفرینی نقشه‌های دشمن کاست، بر طریق سعادت رفت و مورد تمجید ملت قرار گرفت و ان شاء الله رضوان الهی پاداش اوست.

آمدند پیش فریادگر «مشروطه مشروعه»، که فاتحان تهران - این باصطلاح آزادیخواهان و مجاهدان - تو را دستگیر و خواهند کشت، پرچم روس را، اگر راضی نیستی، پرچم کشور اسلامی

عثمانی را بر بام خانهات برافراز، تا در امان باشی و کشته نشوی! به زبان بی‌زبانی گفتند که جانت را بردار و منتظر فرصت باش، در آینده اگر وضعیت ایجاب کرد دوباره اقدام کن! یعنی توجیه شرعی! یعنی امروز، اعتقاد و مرزت را با دشمن روشن نکن، رویه‌روی آنها نایست، از آنها تبری نجومی، سکوت کن، دو پهلو حرف بزن، صریح موضع نگیر، تا به تو نگویند مستبد، تا به تو نگویند متหجر، تا تو را ضد روشنفکر ننامند، تا تو را کهنه‌پرست نخوانند! مگر این تاریخ‌نویس‌های بانصف همینها را در باصطلاح تاریخ‌شان علیه او ننوشتند و این تهمتها و بدتر از آن را به او نزدند؟

خوب آنها مردی را زیرک و فهمیده می‌دانستند که به نرخ روز نان می‌خورد! مثل عین‌الدوله که هم صدر اعظم استبداد بود و هم صدر اعظم مشروطه شد!! مثل تقی‌زاده، مثل مستشار‌الدوله، مثل ملک‌خان - پدر روشنفکری - مثل آخوندزاده که هم جبره‌خوار دربار تزار و سرهنگ بود و هم علیه استبداد می‌نوشت و داد از تعییر خط اسلام می‌زد! مگر نوکران سینه‌چاک رضاخان از همین دوره استبداد قاجاری بیرون نیامده بودند! پس چطور دست به سینه و بله قربان‌گوی مستبد خونریز و خشنی چون رضاخان شدند؟! اینها همان امویان و سفیانی‌هایی هستند که به صورتهای امروزی ظاهر شده‌اند. آنها هم خود را عاقل و زیرک و سیاس می‌دانستند و کسی چون علی لایلای را به خاطر پای‌فساری بر سنت نبوی و برپایی سیره علوی و اصرار بر عزل معاویه و ایستادگی در برابر ناکشین و مت‌ مجریین، بی‌سیاست می‌نامیدند!! خوب سید عبدالله بهبهانی که بعد‌ها قصد کرد در برابر زیاده‌خواهیها و بی‌دینی‌های دموکراتها بایستد، را چرا ترور کردند؟ او که تا آخر خط مشروطه با آنها بود! چرا نقاۃ‌الاسلام را بر دار کردند؟ چرا سید محمد طباطبائی را خانه‌نشین ساختند؟ اینها و امثال آنها اگرچه خون دادند اما به قدر شهادت شیخ فضل‌الله در بیداری مردم و روشنگری نسلها مؤثر واقع نشدند، چرا؟ همان‌طور که توابین بعد از حادثه عاشورا، نتوانستند چون کربلا ماندگار و بیدارگر و حماسه‌آفرین شوند، درک موقعیت، شناخت دشمن، فهم روشهای و شیوه‌های دشمنی و شجاعت در موضع‌گیری، عواملی هستند که اثرگذاری حرکتها و قبولی در آزمونها بستگی به آنها دارد.

دشمن در پشت هر صورتی پنهان می‌شد، ولی انگشت اشاره شیخ آنها را نشان می‌داد و صورتهای را از جلوی دشنه دشمن کنار می‌زد! آنها پشت سر منورالفکران پنهان می‌شدند، پشت سر فرقه‌های دست‌ساز خود مخفی می‌گشتند، در پس محفلها و پارتیهای ماسونی سنگر می‌گرفتند، در بیوت علمای خوش می‌کردند، خانهای اشراف و درباریان را پیش می‌انداختند، باز این شیخ فضل‌الله بود که آنان را می‌شناخت و به مردم معرفی می‌کرد. شناخت دشمن اصلی و جهت دادن مبارزات به سوی او، موضع‌گیری صریح و روشن علیه دشمن، راز اصلی موفقیت امام خمینی(ره)

بود و در کنار ایمان قاطع و عمیق او به خداوند و نصرت‌هاش در از بین بردن رژیم طاغوتی و آمریکایی پهلوی به ایشان می‌گفتند؛ از هرچه می‌خواهی بگو ولی علیه شاه و آمریکا و اسرائیل نگو! می‌فرمود: مشکلات ما همه از اینهای است، اگر از اینان نگویم پس از که بگوییم؟ و فریاد می‌زد: تمام مشکلات و گرفتاریهای ما از آمریکاست! و سینه خود را سپر سرنیزه‌های رژیم کرد اما در برابر فساد و تباہی آنان سکوت نکرد.

شیخ فضل الله در برابر این همه پیشنهادهای بشردوستانه! فرمود: رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنیم را برای اسلام سفید کرده‌ام حالا ببایم و بروم زیر بیرق کفر؟! و بعد افروزد: به فرض مرا نکشند و بمانم در دنیا، دو سه خروار گندم هم خوردم، آخرش که چه؟ وقتی که انسان قرار است بمیرد، چه بهتر که شرافتمدانه بمیرد.

این همان پس زدن امان‌نامه شمر است توسط حضرت ابوالفصل العباس علیه السلام، این همان هیهات متن‌الذله است که حسین علیه السلام در برابر پیشنهادهای انبوه خیرخواهان دنیاترس می‌گفت. به شیخ گفتند - آن دو زعیم دیگر مشروطه - که فعلاً کوتاهیا، تا وقتی که قدرت گرفتیم آن وقت حساب این منورالفکرها و عوامل فرقه‌های بایی و بهایی را برسیم. فرمود: امروز که قدرت ندارند این طور عمل می‌کنند و حرف می‌زنند و می‌نویسند، وای به فردایی که قدرت پیدا کنند. و همین طور شد. رسماً حجاب را ممنوع کردند، منبرها را محدود کردند و از اسلام، اسمی ماند و مسلمانی بی‌مسما. شیخ در پای دار گفت: امروز عمامه از سر من برداشتند، فردا از سر شما برخواهند داشت. او کجا را دید و دشمن را تا چه افقی دید، مگر این طور نشد؟ اگر جلال آل احمد، نقش شیخ را بر دار به علامت استیلای غرب‌زدگی دانست، مگر غیر از این بود؟ هنوز که بیش از سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد مگر از شرّ غرب‌زدگی و غرب‌زدگان رهایی یافته‌ایم؟!

حتماً اگر علمای نجف و دو زعیم دیگر مشروطه همچون شیخ دشمن را در پس چهره‌های بزرگ‌کرده منورالفکران و برخی روحانی‌نمایان غرب‌زده و عوامل یهودی و بهایی می‌دیدند و با شیخ همراه می‌شدند، حادثه ترورها و اعدامها و استبداد خونین پهلوی پیش نمی‌آمد. آنها می‌گفتند: این چهره‌ها نماز می‌خوانند! می‌خواهند اسلام را به زبان روز به جوانها بفهمانند! می‌خواهند ظلم و جور سلاطین نباشد! می‌خواهند با قانون قدرت دربار و حاکمان را محدود و کنترل کنند! چطور شد اینها نشد؟ این صورت و ظاهر مسأله بود، باطن آن در سفارتخانه‌ها و حمایتهای بیگانگان رقم می‌خورد. رضاخان درواقع پادشاه مشروطه بود، اما کدام قانون او را محدود و مهار کرد؟ کدام نماز و اسلام را بربا ساخت؟ آن وقت هم که کمی احساس قلدری کرده به همان سرعت که او را آوردند، از بین بردن، با تمام حقارت و پستی و خفت!!

باید دشمن را و پرچم و نشانه‌های او را شناخت، روشهای و شیوه‌های دشمنیش را فهمید و آن گاه در ظل ایمان الهی و شجاعت و فداکاری، موضع گرفت، صریح و روشن، مزیندی کرد بی‌ملاحظه، اگر شهادت بود چه بهتر، اگر پیروزی بود، باز هم بهتر. این عمل به تکلیف است بی‌چشمداشت به نتیجه. همانی است که امام فرمود. و این آن بصیرتی است که همگان بویژه خواص به آن محتاجند تا در صحنه آزمون، مردود نشوند. شیخ فضل الله خطاب به آن دو زعیم می‌گفت: مگر نمی‌بینید در روزنامه‌های اسلام و احکام الهی چه می‌نویسند؟ و بخشش‌هایی از نوشته‌ها را برایشان می‌خواند. آن دو گریه می‌کردند، اما به حمایت شیخ برنامی خاستند، از تهدید و تهمت منورالفکران و انجمنهای سری واهمه می‌کردند، خود را توجیه می‌کردند که حالا توان مقابله با این جریان را ندارند! شیخ را که تنها گذارند، بعد از او نوبت آنها هم رسید و یاران دیروز، دشمنان امروز آنها شدند، در حالی که دیروز هم یارشان نبودند اما اقتضای مشی آنها این بود که صورت یار به خود بگیرند. اگر آنان به محض دیدن نشانه‌هایی که شیخ گفت و خودشان هم می‌دیدند، علیه این جریان موضع می‌گرفتند و از آنها تبری می‌جستند، کجا جریان نفاق می‌توانست در میان مردم نفوذ کند و مقبول افتد؟ کجا سفارتخانه‌های بیگانه و عوامل انگلیس می‌توانستند تا این همه جولان کنند و امر و نهی نمایند؟ همان روس که صد سال قبل بارها از ایران شکست خورده بود، امروز با تهدید حرکت قوا به رشت و قزوین، اولتیماتوم تحریرکننده خود را به کرسی نمی‌نشاند؟ و انگلیس با پهلو دادن چند کشتی و پیاده کردن چند صد سرباز در بنادر ایران، خواسته‌ای نامشروعش را پیش نمی‌برد؟!

تاریخ اگر این زوابایا را روشن کند و مایه روشنگری و بیداری شود، تاریخ است و کارگشا و گرنه زیاد تاریخ نوشته‌اند که تاریخ‌نویس خود سر در آخر شرق یا غرب داشته و آن طور که ارباب می‌خواسته نوشته است. تاریخ‌شان را که می‌خوانی بُوی نوکری و سرسپردگی و حقارت می‌دهد. بُوی خیانتی که در طول حیاتشان داشتند، حالا در نوشته‌های اشان استنشاق می‌کنی. اینها گشنه‌اند و حقارت را انتقال می‌دهند و جهالت و غفلت را تداوم می‌بخشند. نسلها را خواب می‌کنند تا بهتر غارت شوند. تاریخ معاصر بُویه مقطع مشروطه باید دوباره نوشته شود. دستهای و صورت‌های نقشها باید بخوبی دیده و شناسانده شوند. تاریخ باید بیدارکننده باشد و عزّت‌آفرین. دشمن را بشناساند و ترفند‌هایش را. حقارت را بزداید و حماسه بیافریند، درس بدده و عبرت افزاید.

اگر جنس شیخ فضل الله، از جنس محمدعلی شاه بود، با رفتن محمدعلی شاه و نام و ننگی که در پی آن دودمانش را گرفت، شیخ هم می‌رفت و نامی از او نمی‌ماند، اما شیخ ماند و ذکر ش آرام آرام از پس غبارآلودگی‌هایی که تاریخ‌نویسان و منورالفکران و غریبها بريا ساخته بودند، به شهامت و دشمن‌شناسی و اسلام‌خواهی و ملت‌دوستی بر زبانها جاری شد.

اگر جنس شیخ فضل الله، حتی همانند جنس بهبهانی و طباطبایی بود، امروز سایه کمرنگی و شاید هم بی رنگی از او باقی می ماند چنانچه از آن دو بیش از این نمانده است مگر در تواریخ وابستگان به غرب و سیاستهای آنها، آن هم تا زمانی که با مشروطه مورد نظرشان - استبداد پارلمانی - موافقت داشتند، آیا جز این از آن دو مانده است؟ شیخ ماند چون جنس او فرق می کرد. چون عزّت بر دار را بر ذلت بر خانه ترجیح داد، چون هیهات من الذله سر داد.

جنس شیخ، با همه فرق می کرد، چون دشمن را شناخت و نخواست با او معامله کند. چون اسلام را شناخت و نخواست آن را ملعبه توجیهات خود کند و در مسلح دشمنان رهایش سازد. شیخ، ماندن ملّت ایران و ایمان دینی را بر دار دید نه بر دربار فاتحان تهران. نه در اظهار ذلت در برابر پیرم خان ارمی و سردار اسعد اشرافی و سپهبدار درباری. او بر دار لبخند یار دید و همچو منصور خریدار آن گردید.

اینک ماییم و درسها و عبرتهایی که ماجرای شیخ رو در روی ما قرار داده است. ماییم و دشمنان آن روز که همچنان دشمنان امروز مایند. ماییم و دوستنماهایی که چشم به فرهنگ و حمایت و جایزه های غرب دوخته و زیر بیرق او ایستاده اند و امروز هم هنوز نفس می کشنند و در تنگناها سرک می کشنند تا بلکه از غفلت سود جویند و دویاره در آخر ارباب، چندی به نشخوار ادامه دهنند. ماییم و هشدارها و راهبردهای رهبری که آینه تمام نمای تجربه هاست و جنس شیخ و مدرس و امام را دارد. حیدرگونه است و حسینی مشرب. دشمن را می شناسد و می شناساند. بصیرت نافذ دارد و بصیرت می آفریند. روش بین و روشنگر است. غبارآلودگی و مشتبهات را خوب می شناسد و فتنه انگیزان را نیز، و خوب غیارها را می زداید و فتنه ها را خاموش می سازد. ایمانی به عمق ایمان اصحاب حسینی دارد. شجاعتی به وسعت شجاعت مالک. خداش حفظ کند و ما را توفیق اطاعت و پیرویش عطا فرماید. ان شاء الله.

مقدمه این جلد از «در مشروطه چه گذشت؟» را این گونه نگاشتیم تا ادای احترامی باشد برای شهادت شیخ فضل الله نوری که در این مقطع از مشروطه اتفاق افتاد. تا پاسداشت تلاشها، رنجها، تهمتها، دشنهای و گلوله هایی باشد که در راه هدایت این ملّت و بیداری او متحمل گردید. و آنچه ما امروز از نعمت ها برخواریم، ادامه و حاصل آن فدای کاریهای است. خداش با اولیاء خویش محشورش فرماید.

مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت